

درباره واژه bayaspān در زبان پهلوی

یدالله منصوری*

چکیده

در این گفتار به واژه bayaspān در زبان پهلوی پرداخته شده است. این واژه تنها به معنی «پیک‌شاهی، پیغام‌آور» در فرهنگ‌های موجود زبان پهلوی درج شده است و معنی و کاربرد دیگر آن از قلم فرهنگ‌نویسان افتاده است. نویسنده، ضمن یادآوری واژه bayaspān به معنی «نوعی ازدواج» در متون فقهی و حقوقی زبان پهلوی و آوردن نمونه و مثال از آن متون، استدلال می‌کند که این واژه ریشه‌شناسی متفاوت نیز دارد. در نتیجه، بهتر است واژه یادشده در تدوین فرهنگ‌های آینده زبان پهلوی، در دو سرواژه (مدخل) جداگانه و متفاوت ضبط و ثبت شود.

کلیدواژه‌ها: بی‌سپان، زناشویی، پیغام‌آور، پیک‌شاهی، گردونه دواسبه.

۱. مقدمه

واژه bayaspān «بی‌سپان» در متون زبان پهلوی از واژه‌های کم‌شناخته و کم‌بسامد است. چند متنی که این واژه در آن‌ها آمده نشانگر آن است که این واژه نه تنها معنی و مفهوم یکسانی ندارد بلکه از دیدگاه ریشه‌شناختی هم می‌تواند تمایز اساسی داشته باشد. گفتار کنونی در این جا بیش‌تر پیرامون همین موضوع مطرح می‌شود.

۲. درباره واژه bayaspān در زبان پهلوی

در فرهنگ‌های موجود زبان پهلوی، مانند فرهنگ کوچک زبان پهلوی مکنزی و

* هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مدرس گروه زبان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

شهید بهشتی mansouri.yadollah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۰

کتاب راهنمای پهلوی، جلد دوم نیبرگ، صورت‌های bayaspān «بیک، پیام‌آور، فرستاده» و bayaspānīh «مأموریت، سفارت» و bayaspānīg «اسب چاپار» آمده است، اما از گونهٔ دیگر این واژه، که دارای تمایز و اختلاف معنی است، یادی نشده است (← Nyberg, 1964-1974: 46; MacKenzie, 1971: 17-18).

برای نشان‌دادن این تمایز معنایی، متون پهلوی مورد نظر را یکایک بررسی می‌کنیم. شاید کهن‌ترین متنی که این واژه را در آن می‌یابیم، متن پهلوی مادیان هزار دستان باشد، که متنی حقوقی است و واژه یادشده، در آن کتاب، چنین آمده است:

Sōšyāns guft kū duxt ī bayaspān [by'sp'n] ⁺ka-š be hilēd ka-z-iš widard pid be hilēd ēg-iz-iš ayōgēn abar ōh bawēd. *MHD* 21.9

سوشیانس گفت که: اگر دختر بی‌سپان (= خودسر) بهلد (طلاق بگیرد)، حتی اگر پس از درگذشت پدرش بهلد (طلاق بگیرد)، آن‌گاه او ایوگین (وارث) پدر باید باشد.

در این متن، این واژه صفتی است که واژهٔ duxt «دخت، دختر» را وصف می‌کند، یعنی bayaspān duxt «دختر بی‌سپان»، که به پیوند زناشویی بی‌سپان درآمده است. برخی متون چگونگی این پیوند (ازدواج) را بیان می‌کنند. برای نمونه، در متون فقهی — حقوقی دیگر، روایت امید آشوهیشتان نیز می‌خوانیم:

duxt-ē ayōgēn kadār ud ān ī bayaspān kadār? *RHA* 31.2

دختر ایوگین کدام است و دختر بی‌سپان کدام؟

ēwēnag ēd ān ka duxt-ē ayāb xwahr-ē abēdastwarīhā ī pid <ud> brād pas az pānzdah sālagīh xwad kāmagīhā az xānag ī pid ud brād bēron šawēd hamē gādār gīrēd pid ayāb brād ĵud-dādestānīh pahikār pad-iš nē kunēd ka ō nazdīk ī gādār šawēd bayaspān bawēd. *RHA* 31.12

گونهٔ دیگر، این است که هنگامی که این دختر یا خواهر، بدون دستور (اجازه) پدر یا برادر و پس از رسیدن به سن ۱۵ سالگی، از خانهٔ پدر یا برادر بیرون رود و برای خود مردی (شوهری) را برگزیند و پدر و برادر به خلاف ناهم‌داستانی (عدم توافق) پیکاری (جدلی) با او نکنند و او به نزد گادار (شوهر) برود، «بی‌سپان» باشد.

در ادامه، در همین متن، بند ۱۳ و ۱۴ نیز شرایط «دختر بی‌سپان» را با دگرگونی اندک، یعنی ناتوانی در جلوگیری این زناشویی از سوی پدر و برادر، و کوتاهی در شوهردادن دختر از سوی پدر و برادر، بازگو کرده است.

در یک همکرد دیگر، واژه bayaspān در ریخت duxt ī bayaspān-dād به معنی «دختر بی‌سپان داده، زاده زناشویی خودمختار» در متن *مادیان هزار دادستان* دیده می‌شود:

duxt ī bayaspān-dād [by'sp'nd't] kē duxt ī pad xwasrāyūnīh zād ēstēd sazāgtar ka-
š brād pad baxt šawēd u-š xwah 3 ast ud any kas nēst ān ī meh stūr. *MHD* 41.9-10

دختر بی‌سپان (= زاده زناشویی خودمختار) که دختری که به خسرایونی (خودسر) زاده شده است، اگر برادرش بمیرد، او (به قیمومت) سزاتر است، و، اگر او سه خواهر دارد و کس دیگری نیست، آن دختر بزرگ ستور (قیم) می‌شود.

در این متون، چنان که از محتوای آن‌ها برمی‌آید، این واژه یک واژه فقهی — حقوقی است. از دیدگاه برخی ایران‌شناسان در بافت حقوقی، بی‌سپان زن خودسر و خودمختاری است و حق تام در پیوند زناشویی و جدایی (ازدواج و طلاق) دارد (← Perikhanian, 1970: 349-351; Macuch, 1993: 182, n.3; Carlsen, 1984: 115ff).

از دیدگاه ریشه‌شناختی، واژه bayaspān در این جا می‌تواند برگرفته باشد از ایرانی باستان: *bagaspāna* از *baga- «فرزند»، در اصل «فرزندی که از طریق آیین بغ به وجود آمده باشد»؛ و *spāna* از *spān- «پیوستن، پیوندبستن، متحدشدن» (← Henning, 1965: 246f./ *Act.Iran.* 15, 621f.; Perikhanian, 1970: 349-351: «بغ» *baga- > by'nypš / bayānē-piš «داماد، پسر در مقام خدایان، پسر در پیوند مقدس» (← Shwartz, 1974: 259-260; Gharib, 1995: 2562). درباره این واژه سغدی، «پسر» piš و آغاز این گفتار یاد شد، که با معنا و مفهوم یادشده اخیر کاملاً متفاوت است. برای نمونه، در متن *یادگار زریران* (3.24) می‌خوانیم:

šahr azd kun ud bayaspān azd kun.

شهر (= کشور) را آگاه کن و بی‌سپان (پیک‌ها) را آگاه کن (برای ادامه عبارات ← نوایی، ۱۳۷۴: ۲۳).

همچنین واژه bayaspānīh که به معنی «سفیری، سفارت، مأموریت» است، در *یادگار زریران* (1.4)، سرگذشت کسانی را وصف می‌کند که از سوی ارجاسپ، پادشاه خیونان، به دربار گشتاسپ، پادشاه کشور ایران، می‌آیند:

u-šān Wīdrafš Jādūg ud Nām-xwāst ī Hazārān abāg dō bēwar spāh ī wizīdag pad bayaspānīh [by'sp'nyh] ō Ērān-šahr āyēd.

آن ویدرفش جادو و نامخواست هزاران (= دو تن از سرداران دربار ارجاسپ) با دو بیور (بیست هزار) سپاه گزیده به بی‌سپانی (سفارت) ایران شهر (کشور ایران) آید.

و bayaspānīg «اسب چاپار، اسبی که از آن پیک‌هاست» یکی دیگر از مشتقات این واژه است که در متن خسرو و ریدک او (= خسرو انوشیروان و بندهٔ او) (35. 99) می‌توان دید. و آن در برابر پرسش پادشاه، مبنی بر این که کدام یک از چهارپایان بهتر است، بندهٔ او چنین پاسخ می‌دهد:

gōwēd Rēdak kū anōšag bawēd ēn hamāg bārag nēk asp ud astar ud uštar tazag ud stōr ī bayaspānīg [by'sp'nyk].

گوید ریدک که انوشه باشید این همه باره (چهارپای سواری) نیک است: اسب و استر و شتر تازنده و ستور بی‌سپان (پیک‌ها).

در متن روایات پهلوی، این واژه به معنی «پیک‌های (شاهی)»، آمده است که با نشانهٔ ستارهٔ و نند (= نسر واقع) راه خود را پیدا می‌کردند:

ēn-iz paydāg kū čiyōn bayaspānān⁺ rasišn wanand yazdān-iz rasišn ō mān ī ātaxš ī Wahrām

این نیز پیداست که همچنان که رسیدن پیک‌ها به و نند است (پیک‌ها به یاری ستارهٔ و نند راه را پیدا می‌کنند)، رسیدن ایزدان نیز به مان آتش (آتش کده) بهرام است (برای خوانش دیگر متن ← (Williams, 1990: part 1, p.97).

بسیار روشن است که، بر پایهٔ محتویات این چند متن اخیر، واژهٔ بی‌سپان در معنی و مفهوم دیگری به کار رفته است و آشکارا با واژهٔ همانندش در متون فقهی - حقوقی، چه از دیدگاه معنا و مفهوم و، به پیروی از آن، چه از دیدگاه ریشه‌شناختی کاملاً متفاوت است. از این‌رو، ریشه‌شناسی و ریخت‌واژهٔ bayaspān به معنی «پیک (شاهی)، پیام‌آور» و مشتقات آن bayaspānīh به معنی «سفیری، سفارت، مأموریت» و bayaspānīg صفت اسب و ستور (چهارپای) «اسب چاپار، اسبی که از آن پیک‌هاست» می‌تواند برگرفته باشد از ایرانی باستان: dvaya-aspāna* «دارای دو اسب (گردونه)»، بخش نخست آن، bay > اوستایی: bitya- «دو»، سنج. فارسی باستان: dūvitīya- «دوم» از dva- «دو»، سنج. پارتی: bit «دو»، و بخش دوم، aspa- «اسب»، سنج. اوستایی: aspa- «اسب» و فارسی باستان: aspa- (در کنار asa-؛ فارسی میانهٔ زردشتی: bayaspag (> dvaya-aspaka*)، در عبارت āyōzišn ī čahār-asp

bayaspag در برگردان گزاره اوستایی *yuxta čaθwarə.aspahe* «یوغ چهار اسبه» (در فرهنگ /ویم/یوک)، **پهلوی اشکانی کتیبه‌ای**: *by'sp'n / bayaspān* «پیک، پیام‌رسان شاهی»، سنج. ارمنی: *despan* (> از ساخت جنوبی *dēspān*)، **عربی** (وام‌واژه): *dusfān* «پیام»، سنج. **فارسی**: **دواسپه** /*du-aspah* «پیک، نامه‌رسان، چاپار». نیز ←

باز بر موجود افسونی چو خواند زو **دواسپه** در عدم موجود راند

(مولوی، ۱۳۶۸: ۱/۱۰۶)

دریغا قالبم را هم ز بخشش نیم پُر بودی که بر تبریزیان در ره **دواسپه** او برافزودی

(مولوی، ۱۳۶۳: غزل ش ۲۵۲۴)

(نیز ← Nyberg, 1964-1974: 46; Bailey, 1971: 46, n. 4; Bartholomae, 1964: 767,

.963, 216; Kent, 1953: 192, 173; Gignoux, 1972: 50; Asha, 2009: 42, 124.

۳. نتیجه‌گیری

از بررسی این دو واژه فارسی میانه، از دیدگاه ریشه‌شناختی، به این دستاورد می‌توان رسید که یک واژه هم‌نویسه و هم‌آوا، بر پایه نگرش به بافت (context)، می‌تواند معنی و مفهوم جداگانه داشته باشد. همچنین معمولاً، در این گونه موارد، ابزار و روش ریشه‌شناسی راهی بسیار کارا و سودمند است که پژوهنده را به سمت و سوی درست راهنمایی می‌کند. با توجه به معانی متفاوت واژه *bayaspān* و مشتقات آن، که در بالا شرح داده شد، شایسته است که در تدوین «فرهنگ زبان فارسی میانه (پهلوی)»، در آینده، دو سرواژه (مدخل) جداگانه با معنا و مفهوم مستقل برای این واژه در نظر گرفته شود. سرانجام با آوردن نمونه‌هایی از برخی زبان‌های ایرانی، به‌ویژه فارسی (مانند دواسپه)، به گستره معنایی و دگرگونی آوایی این واژه بیش‌تر می‌توان پی بُرد.

پی‌نوشت

۱. درباره خوسراین، در فرهنگ /ویم/یوک آمده: «دختری که خود شوهر کند»، در روایت فارسی فرامرز داراب هر مزدیار آمده: «خودسالار زن». از دیدگاه ریشه‌شناختی، در این باره آرای گوناگونی وجود دارد. برای آگاهی بیش‌تر ← منصوری، فرهنگ حقوقی زبان پهلوی، زیر چاپ: ۵۰۲ زیل واژه «*xwasrāyēn*».

منابع

منصوری، یدالله (زیر چاپ). فرهنگ حقوقی زبان پهلوی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
 مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). کلیات شمس تبریزی، با مقدمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
 مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۸). مثنوی معنوی، ج ۱، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران: مولی.
 نوابی، یحیی ماهیار (گزارنده) (۱۳۷۴). یادگار زریران، تهران: اساطیر.

- Anklesaria, B. T. (1962). *RivâyatiHêmât-iAsavahistân*, Bombay.
- Asha, Raham (2009). *Avesta Glossary*, (Text and Grammmical Notes), Mumbai (The K. R. Cama Oriental Institute).
- Bailey, H. W. (1971). *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford.
- Bailey, H. W. (1979). *A Dictionary of KhotanSaka*, Cambridge.
- Bartholomae, Chr. (1964). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, (Strassburg, 1904).
- Carlsen, B. H. (1984). 'Who is the bayāspān Daughter?', in *Middle Iranain Studies*, W. Skalmowski and A. Van Tongeloo (eds.), Leuvain.
- Gharib, B. (1995). *Sogdian-Persian-English Dictionary*, Tehran.
- Ghilain, A. (1966). *Essaisur la langue Parthe*, Louvain.
- Gignoux, Ph. (1972). *Glossaire des Inscription PehleviesetParthe*, London.
- Henning, W. B. (1965). 'a Sogdian God', *BSOAS*, XXVIII 2.
- Henning, W. B. (1960). 'Sogdica', in *ActIranica* 15 (Selected Papers), Leiden 1977.
- Jamasp-Asana, J. D. J. (ed.) (1897). *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian*, (Grammar-Texts-Lexicon), New Haven.
- MacKenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford.
- Macuch, Maria (1993). *Rechtskasuistik und Gerichtspraxiszu Beginn dessiebenten Jahrhunderts in Iran*, Die Rechtssammlung des Farroḥmardi Wahrāmān, Wiesbaden.
- Modi, JivanjiJamshedji (1901-1912). *Mâdigân-I- HazârDâdistân*, with an Introduction, Part I, Poona, Part II, Bombay.
- Nyberg, H. S. (1964-1974). *A Manual of Pahlavi*, I-II, Wiesbaden.
- Perikhanian A. (1970). 'On Some Pahlavi Legal Terms' in *W. B. Henning MemorialVolume*, London.
- Perikhanian, A. (1997). *The Book of A Thousand Judgments* (A Sasanian Law-Book) Translated from Russian by Nina Garsoïan, NewYork, 1980. in Russian: Perikhanian, A., SasanidskijSudebnik, Yerevan, 1973.
- Shwartz, M. (1974). *Altorientalische Forschungen* I.
- Williams, A. V. (1990). *PahlaviRivāyat, Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, I-II, Copenhagen.